

« شرح حال و نمونه‌ئی از آثار استاد سخن آقای محمد علی ناصح »

در معالک متمدنه کیتی با آنکه از بزرگان علم و ادب گذشته همه گونه تمجید و ستایش میکنند قدرشناسی از اساتید فضل و دانش معاصر را نیز از خاطر دور نمیدارند و تشویق آنان را فریضه ذمت می‌شمارند و لسی در کشور ما غالباً از فضایل معاصر سخنی در میان نیست و اگر هم بخواهیم از معاصرین سخن گوئیم تنها کسانی را می‌ستائیم که در جامعه دارای مقام صوری باشند و از مدح و ستایش و جلب رضای آنان در زندگانی مادی امید سودی توان داشت. اینک با توجه باینکه :

نقد دیدار رفیقان حضر معتنم است . کز سفر یار سفر کرده نیاید هرگز .
برای تکریم و تجلیل فضایل معاصر تصمیم داریم مقالاتی در باب آثار و احوال دانشمندان زنده بدون توجه بمقام صوری آنان بنکاریم البته علاقمندان بعالم علم و ادب هم دریغ نداشته شرح حال و شهومی از آثار و عکس هر یک از فضایل طراز اول را برای ما ارسال خواهند فرمود .

اینک بمناسبت مؤانستی که از دیر بهاز با استاد سخن سنج معاصر آقای محمد علی ناصح داشته و اغلب با ایشان مصاحب و از محضر فیض اثر شان برخوردارم گزارش حال و نمونه‌ئی از آثار استاد را مینگارم و بار دیگر از عموم دوستاران علم و ادب خواستارم که سرگذشت زندگانی و نمونه آثار بزرگان دانش را که اکنون در قید حیات هستند برای انتشار باداره تبلیغات وزارت فرهنگ بفرستند و از این راه خدمتی ارزنده و گرانبها بترقی و تعالی کشور تقدیم دارند، حکیم عالیمقدار ایرانی نظامی در زیان عدم توجه بحال هنرمندان و فایده توجه و تشویق اهل فضل و ذوق در پایان مخزن الاسرار بزبان شکایت و ملامت گوید :

گر هنری در تن مردم بود	چون نپسندی گهری کم بود
گر پسندیش دگر سان شود	چشمه آن آب دوچندان شود
مردم پرورده بجهان، پرورند	گر هنری در طرفی بنگرند
خاک زمین جز بهنر پاک نیست	این هنر امروز در این خاک نیست

گر هنری سر ز میان برزند	بیهنری دست بدان در زند
کار هنرمند بجان آورند	تسا هنرش را بزبان آورند
دود شوند از بدماغی رسند	باد شوند از بیجراحی رسند
گر نفسی مرهم راحت بود	بر دل این قوم جراحت بود

ایک کلمه نئی چند در گمراش حال استاد:

استاد سخن سنج معاصر آقای محمد علی ناصح فرزند شادروان آقای محمد صادق تاجر اصفهانی در دهم ذی‌قعدة ۱۳۱۶ هجری قمری در تهران قدم بعرضه وجود نهاد استاد سیزده ساله بود که پدر آزاده وی که از معلومات متعارف بهره داشت و بدین مناسبت در فراهم آوردن وسایل تحصیل و کسب کمال فرزند خود بجان میکوشید بسرای جاوردان شتافت اندکی بعد استاد گواهینامه تحصیلات شش ساله ابتدائی را دریافت داشت سپس معلومات سه سال اول متوسطه را بیاموخت در آن هنگام دیگر از دارائی پدر که بیشتر بتاراج حوادث رفته جز اندکی که بزحمت قوت لایموت چندساله را کفایت کند چیزی که صرف کتاب و معلم توان کرد بر جای نماند. استاد بناچار دست از تحصیل برداشت تا در سال هزار و سیصد هجری شمسی در خدمت وزارت فرهنگ راه یافت و از همین زمان بکسب دانش پرداخت و در اوقاتی که از کارهای روزانه میآسود باشوق وجدی بی نظیر بتعلم همت میگماشت لغت و نحو و صرف و معانی بیان و بدیع و سایر علوم و کتب ادب و منطق عالی و دوره می از فلسفه و فقه و اصول و زبان فرانسه را از محضر اساتید فن مانند شادروان میرزا رضا خان نائینی و مرحوم وحید دستگردی و سید عبدالحسین سلسبیل و دانشمندان بزرگوار جناب آقای محمد علی بامداد و حضرت آقای حبیب الله مظفری و سید منصورالدین شیرازی و شهشپانی فرا گرفت و خط نستعلیق و شکسته نستعلیق را در خدمت استاد جامع کامل آقای عبدالحمید امیرالکتاب متخلص بشرقی دام بقائه بیاموخت و بقول خواجه

گر به شام و سحر شکر که ضایع نکشت قطره باران ما گوهر یکدانه شد

هم اکنون که سنین عمر استاد پنبجاه و بك رسیده است در اوقات فراغ همچنان بمطالعه کتب ادب و خواندن و نوشتن و افاده و استفاده اشتغال دارد و همه هفته

عصرهای سه شنبه انجمن ادبی ایران با حضور نخبة ادبای پایتخت در منزل استاد به ریاست فائمه عالم شهر جناب آقای محمد علی بامداد تشکیل میشود از این گذشته بیشتر ایام هفته در خانه خویش مجلس درس دارد و بخلوص نیت جوانان مستعد را بر ایگان تعلیم میدهد و برای پیشوائی جامعه و خدمت بادب پارسی آماده میسازد :

زدارنده بر جان آنکس درود
که از مردمی باشدش تار و بود

اطلاع وی بر دقائق فصاحت و بلاغت و نقد الشعر زبان پارسی باندازه ایست که در متأخرین کمتر کسی پیاپی وی رسیده و آثار نظم و نثر وی در سنوات اخیر باوصف عذوبت معانی و سلاست بیان چنانست که بنظر نقادان سخن کمتر کلامه می را از آن میتوان برداشت و کلامه می سیاق معنی مناسب تر بجای آن گذاشت و بگفته استاد سخن مرحوم دستگردی تصدیق وی در هر گونه سخن منظوم و منثور حجت است :

دروصف حسنت شد زبون نطق زبان آور پلی

سحر بیان عاجز بود تفسیر این اعجاز را
گذشته از آثار نظمی بسیار کتاب (سیره جلال الدین) را که بقلم توانای
ذوالبیانین محمد زیدری صاحب نفیة المصدر و منشی مخصوص سلطان جلال الدین
خوارزمشاه در وقایع زندگی این پادشاه نگارش یافته با نثری فصیح و روان و رعایت
لطائف ادبی متن کتاب و نقل اشعار تازی آن بنظم دلکش پارسی ترجمه کرده
است این کتاب چند سالی پیش از این بر مایه کتابفروشی علمی بنام تاریخ جلالی
منتشر شده و بعقیده اغلب سخن شناسان اینگونه ترجمه در آثار گذشتگان نیز کمتر
سابقه و نظیر دارد و بدین مناسبت وزارت فرهنگ نسبت بدین اثر نفیس قدر شناسی
کرده و برای تفاریق این ترجمه نشانهای سوم و دوم علمی را با استاد اعطا کرده و وی
پیوسته از این حقگزاری و قدر شناسی دولت متبوع خویش مفتخر و مباهمی است با
آنکه استاد در انتقاد اوضاع و احوال اجتماعی که بزبان فکاهی سروده و با مضای مستعار
در بعضی از جرایم درج کرده قدرت طبع و توانائی حسن تعبیر خود را نشان داده
است اشعار هجا آمیز ناخوشایند در دیوان وی دیده نمیشود در نعت حضرت خیر البشر
و ائمه اطهار بحکم اسلام و تشیع قصایدی سروده از این گذشته جز قصیده می که در

(۷۹)

ستایش سلطان جلال الدین خسوارزمشاه اناراله برهانه بنظم آورده به مدح سلاطین و ارباب جاه معاصر که نسبت تعلق و خوش آمد گویی بدان توان داد زبان نکشوده است استاد در هیچیک از مجامع و احزاب سیاسی که تاکنون تشکیل شده قدم نهاده و بی اعتنائی او به مظاهر حیات و اعراض وی از حکایت بر مزاج مستمع گفتن و حاجت بر این و آن بردن و پایداری در طریق محبت و صفا از صفات خاصه اوست : تا اینجا سخن در شرح حال استاد بطور اختصار بیابان رسید. این سخن را ترجمه پهنآوری گفته آید در حدیث دیگری چنانکه گفتیم استاد در آئین مقدس اسلام و مذهب شیعه

اننی عشری چنان راسخ است که اکثر در محاورات و مباحثات خویش جوابی فرستی است تا باندک مناسبتی هم که دست دهد در این باب سخن گوید اینک ایاتسی چند از قصیده می را که در تهنیت بعثت حضرت محمد مصطفی صلی اله علیه سروده در اینجامی آوریم «منتخب از قصیده ثنی در بعثت حضرت محمد مصطفی صلی اله علیه و آله»

صبح عید که خور جلوه گرز خاور گشت ز ساج زر بسر کوه سایه گستر گشت
 بدیده از فلک آبگون و خیط شعاع برند سبز نمایان و سوزن زر گشت
 بر آفتاب چو دیدم فروغ طلعت وی بچشم من زد گر روزها فزون تر گشت
 فروغ مهر نه تنها سرای کون و فساد گرفت جلوه دیگر بر ننگ دیگر گشت
 تو گویی آنکه هر آن آرزو که داشت جهان بیسافت ناگه و کام دلش میسر گشت
 نسیم خلد بر آفاق گلنشانی کرد جحیم قهر و غضب را فرده آذر گشت
 جهان باحنی دلکش سرود شادی خواند ز چرخ زهره بر آهنگ او نوا گر گشت
 همی دگر شد ماهیت جهان ز انسان که غصه نیز بشکل طرب مصور گشت
 در آن میانه بگوش آمد از پیام سرور که گاه بعثت فرخنده بیمبر گشت
 محمد آنکه بام القری چو زاد از امام زمین کعبه بدین موهبت فلک فر گشت
 ز بحر رحمت زاد آن یگانه در یتیم که فخر دوده آدم بیاک گوهر گشت
 تراست خطبه در آفاق و پنج نوبت نیز که بر تو کشور دین تا ابد مقرر گشت
 شهی که تخت وی آمد روان پاکدلان قبول بار خدایش چو بر سر افسر گشت
 ضمیر روشن وی جلوه گاه نور بقین چنانکه آینه از آفتاب مظهر گشت
 فرود پایه اوصاف اوست هر معنی که در ضمیر بیان پرور سخور گشت

جهان پناها از پا در آمد ابرانی زبس حوادث چون آسیاب بر سر گشت
 صفای مشرب عیشش زبس مکدر شد بجنجر آب حیاتش برنده خنجر گشت
 ولی زفضل تو دارم امید کان بینم که آب رفته دولت بجوی او بر گشت
 زدست رفته بخصمان خیره سر پیروز شکست یافته بر دشمنان مظفر گشت
 پایان

ما همانقدر که از مدح و ذم بیجا منزجریم ، در شنا ساندن ادبا و فضلا و
 هنرندان زنده معاصر بهم و طمان عزیز کوشامیباشیم که هم نامداران حقیقی را همه
 بشناسند و هم ارباب فضل و هنر تشویق شوند لذا :

از هم میهنان گرامی انتظار داریم اطلاعاتی را که از حال ادبا و فضلا زنده معاصر
 دارند با رعایت اختصار و مراقبت کامل در حقیقت نگاری مرقوم و ارسال فرمایند تا در
 این باب (تشویق فضلا) که بکلی فراموش شده بحث جدیدی باز و اینوظیفه لازم
 هم انجام شده باشد

اخگر

انر سرکار سروان رشید پور (اندرز به اشذیا)

باخبر باش ز حال دل بیچاره من ایسکه در بستر گرمی شب سرد بهمن
 تو که مشمول به لطف و نعم حق شده ای بایدت رحم به مخلوق خدای ذوالمن
 تو بکاخ و برت هر چه بخواهی موجود گرسنه مانده بکلبه من و اطفالم و زن
 تو میان زن و فرزند بهیشی مشغول من و اطفال و عیالم همگی بسته دهن
 بستر تو زحریر و خزو دیبا و سمور بستر ما شده يك پاره غس و خاروگون
 تو زگرما بگشائی در کاخت سوی باغ ما پناهنده ز سرما شده اندر گلخن
 تو شب و روز کنی گرد زرو سیم ز آز من در این فکر که از خویش کنم دورفتن
 تو فروشی سلف از آرزو و گندم خویش نیست ما را کفنی تا بشود پیرامن
 نگرفتید مگر پسند ز شیخ سعدی که چودر گفته ز حکمت پی اندرز سخن
 زاده آدم و حوا همه اعضا همنند گر یکی عضو بدرد آید رنجید بدن
 سرو پا چشم و دو گوش و دل و شریان و ورید همگی خادوم و مخدوم بهم در یکنن
 گر یکی رنجه زجمعی شود آن جمع شود زار مانند مریضی که بناله زمعن
 خیر کن ز آنچه خدا داده ات از خیر بخلق نارسد خیر بنو زین عمل مستحسن
 داد (بدری) به غنی بند که این خیر توست کر کنی گوش، و الا نه تومانی ونه من